

إذا على وجهين

الأول (فجائية)

اقوال
پیرامون
ماهیت

حرفیه

و هي حرف عند
الأخفش و ابن مالك

و یرجّحه قولهم {خرجت فإذا إن}
{زیداً بالبأب} بکسر {إن}

ص: این قول نسبت به اقوال دیگر ترجیح دارد، زیرا در مثال اگر {إذا} اسم و ظرف باشد، باید متعلق داشته باشد که دو احتمال دارد. الف: {خرجت} که صحیح نیست، زیرا فاء مانع از عمل است زیرا این فاء یا عاطفه است و یا زائده لازمه، که در صورت اول عطف جمله بر جمله می‌کند و در این صورت معنای سببیت نیز دارد و بنابراین فرض نمی‌تواند جزء جمله معطوف علیه در اجزاء معطوف عمل کند، زیرا دو جمله مستقل هستند که با حرف عطف به هم ربط داده شده‌اند، و در صورت زائده بودن نیز به علت دایمی و لازم بودن، مانع از عمل فعل قبل است. ب: متعلق، خبر {إن} که فعل یا شبه فعل عموم است، که صحیح نیست، زیرا مابعد {إن} نمی‌تواند بر ماقبل آن عمل کند زیرا از کلمات صدارت طلب است. باید دانست تمامی حروف مشبّه بالفعل صدارت طلب هستند به غیر از {أن}. و به همین جهت قید {بکسر إن} ذکر شده است

اقوال
پیرامون
ترکیب و
عامل

و إذا قيل: خرجت فإذا الأسد

و لم يصح عند الزجاج

لأن الزمان لا يخبر به عن الجنة

و لا عند الأخفش

لأن الحرف لا يخبر به و لا عنه

صحت خبريتها عند غير الأخفش

ص: قتال اسم معناست و اسم زمان (نظر زجاج) و مکان (نظر مرد) می‌تواند خبر برای اسم معنا واقع شود

فأرفع على الخبرية، و{إذا} نصب به

و النصب على الحالية و الخبر{إذا} إن قيل: بأنها مكان، و إلا فهو(خبر) محذوف

ص: اسم منصوب، حال از ضمیر مستتر در {إذا} است

نعم يجوز أن تقدّمها خبراً عن الجنة مع قولنا: إنها زمان إذا قدرت حذف مضاف كأن تقدّر في نحو: خرجت فإذا الأسد: فإذا حضور الأسد

ص: یک اسم معنای محذوف مضاف به اسم ذات، مقدر بوده و {إذا} خبر از آن می‌دهد

الثاني أن تكون لغير المفاجأة

ویژگی‌ها

أن تكون للمفاجأة

ص: دلالت بر وقوع ناگهانی مابعد، هنگام انجام فعل ماقبل، می‌کند

فتختصّ بالجمل الاسميّة

و لا تحتاج لجواب

ص: به خلاف نوع دوّم، احتیاج به جواب ندارد، زیرا از کلماتی مانند ادات استفهام و شرط که احتیاج به جواب دارند، نیست

و لاتقع في الابتداء

ص: زیرا به مقتضای معنای آن، باید بین دو جمله قرار گیرد

و معناها الحال باعتبار ما قبلها

ص: مراد از {حال}، حال تکلم متکلم نیست، بلکه حال وقوع فعل ماقبل است، یعنی مضمون جمله بعد، در حال وقوع جمله قبل صورت گرفته است

فألقاها فإذا هي حيّة تسعى (طه/۲۰)

پس موسی افکند آن عصا را پس ناگهان در این هنگام آن عصا ماری شد که حرکت می‌کرد

اقوال
پیرامون
ماهیت

اسمیه

و ظرف مكان عند المبرد و ابن عصفور

و ظرف زمان عند الزجاج و الزمخشري

و زعم {الزمخشري} أن عاملها فعل مقدر مشتق من لفظ المفاجأة، قال {الزمخشري} في قوله تعالى: ثم إذا دعاكم دعوة من الأرض إذا أنتم تخرجون (الروم/۲۵) إن التقدير: إذا دعاكم فاجأتم الخروج في ذلك الوقت

با توجه به قاعده: لا بدّ لكل ظرف من متعلق و عامل؛ پیرامون عامل بحث شده است

اشكال

ص: البته زمخشری در تفسیر آیه فوق این مطالب را بیان ننموده است! بلکه در تفسیر آیه شریفه: و من آیاته ان خلقکم من تراب ثم إذا أنتم بشر تنتشرون (الروم/۲۰) می‌گوید {إذا} للمفاجاه و تقدیره: {ثم فاجأتم وقت كونكم بشرا منتشرين في الأرض}

و لا يعرف هذا لغيره

ص: این اعتقاد برای غیر از او شناخته نشده و او در این قول منفرد است، که این خود نشانه ضعف یک رأی است

و إنما ناصبها عندهم (عند غيره)

اگر بعد از مبتدا، خبر، مذکور باشد

الخبر المذكور في نحو: خرجت فإذا زيد جالس

أو المقدر في نحو: خرجت فإذا الأسد أي: حاضر

و إذا قدرت أنها(أن) {إذا} الخبر فعاملها {مستقر} أو {استقر}

اگر بعد از مبتدا، خبر، مذکور نباشد

و لم يقع الخبر معها في التنزيل إلا مصرحاً به

نحو: فإذا هي شاخصة أبصار الذين كفروا (الأنبياء/۹۷)

ص: {هي} ضمیر شأن و قصه، مبتدا، و جمله اسمیه بعد از آن، خبر آن است و شاهد نیز در ذکر آن است، {شاخصة} خبر مقدم و {أبصار} مبتدای مؤخر و مضاف به {الذين} است

صح كونها(اذ) عند المبرد خبراً، أي: فبالحضره الأسد

ص: {الأسد}، مبتدای مؤخر و {إذا} ظرف مکان و متعلق به فعل یا شبه فعل عموم، خبر مقدم است، یعنی: خارج شدم سپس بلافاصله شیر در مکان حضورم بود. الحضرة: مکان حضور

و إذا قيل: خرجت فإذا الأسد

و لم يصح عند الزجاج

لأن الزمان لا يخبر به عن الجنة

و لا عند الأخفش

لأن الحرف لا يخبر به و لا عنه

صحت خبريتها عند غير الأخفش

ص: قتال اسم معناست و اسم زمان (نظر زجاج) و مکان (نظر مرد) می‌تواند خبر برای اسم معنا واقع شود

فأرفع على الخبرية، و{إذا} نصب به

و النصب على الحالية و الخبر{إذا} إن قيل: بأنها مكان، و إلا فهو(خبر) محذوف

ص: اسم منصوب، حال از ضمیر مستتر در {إذا} است

نعم يجوز أن تقدّمها خبراً عن الجنة مع قولنا: إنها زمان إذا قدرت حذف مضاف كأن تقدّر في نحو: خرجت فإذا الأسد: فإذا حضور الأسد

ص: یک اسم معنای محذوف مضاف به اسم ذات، مقدر بوده و {إذا} خبر از آن می‌دهد

إذا على وجهين

الأول (فجائية)

الثاني أن تكون
لغير المفاجأة

نكته

ص: از اسماء مبنی است. دلیل اسمیت و بناء از نظر سیوطی: و الدلیل علی اسمیتها، الإخبار بها مع مباشرتها الفعل نحو: القیام إذا طلعت الشمس، و إبدالها من اسم صریح نحو: أحيكك غدا إذا طلعت الشمس و أما بنائها فبدلیل تضمنها معنی {إن} الشرطية إن كانت متضمنة لها و افتقارها إلى الجملة المضافة إليها إن لم تتضمنه

و الغالب أن تكون

ظرفاً

للمستقبل

مضمنة معنى الشرط

كقول الفرزدق في مدح الإمام علي بن الحسين (عليهما السلام)
إذا رأته قریش قال قائلاً * إلى مكارم هذا ينتهي الكرم

اگر زمانی افراد قبیله قریش او را ببینند، سخنگوی آنان می گوید: به مکارم اخلاق این بزرگ مرد پایان می پذیرد جود و کرم

و قد اجتمعنا في قوله تعالى: ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ
دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (الروم/ ٢٥)

ص: {إذا} اول، غير مفاجأة كثير الاستعمال و {إذا} دوم، فجائية است و جمله بعد از آن، جواب اول است و {إذا} دوم جانشین فاء جوابیه شده زیرا هرگاه جمله اسمیه جواب شرط شد، باید فاء یا نائب آن {إذا} فجائیه، بر آن جمله داخل شود

ص: زیرا {إذا} از ادات شرطی است که برای استعمال در مواضعی که وقوع شرط و جواب مترتب بر آن حتمی است وضع شده، به خلاف {إن}

ماضياً كثيراً

كما تقدم و قال أمير المؤمنين (عليه السلام) إذا سألت فاسأل تفقها و لا تسأل تعنتنا

ای بهترین کسی که بر اسبهای تندرو سوار است، و ای برترین کسی که بر زمین قدم برمی دارد، زمانی که شمارش گردیده شود نفوس بشر

و مضارعاً دون ذلك

كقول العباس بن مرداس في مدح رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)
يا خيرَ مَنْ رَكِبَ المطي و مَنْ مَشَى * فوقَ الترابِ إذا تعدَّ الأنفُس

نفس انسان میل پیدا می کند اگر او را میل دهی، و اگر زمانی او را به قلیل عادت دهی قانع می گردد

و قد اجتمعا في قول أبي ذؤيب
و النفس راعية إذا رعبتها * و إذا تردُّ إلى قليل تقنع

قوله تعالى: إذا السماء انشقت (الانشقاق/ ١)

و إما
دخلت
الشرطية
على الاسم

في نحو

و قول خزيمه بن ثابت
إذا نحن بايعنا علياً فحسبنا
أبو حسن ممأ تخاف من الفتن

هنگامی که ما با علی بیعت کردیم پس کافی است ما را ابوحسن از آنچه ترسیده میشود از فتنه ها

ص: این اسم، فاعل است برای فعل مقدری که فعل مذکور آن را تفسیر می کند؛ پس در حقیقت داخل بر فعل و جمله فعلیه، گردیده نه داخل بر جمله اسمیه و مبتداً، و این خلاف مبنای اخفش است که می گوید: تمامی ادات شرط بر جمله اسمیه می آیند و همچنین خلاف نظریه کوفیون است که می گویند: ادات شرط می تواند بر اسم درآید و آن اسم، فاعل مقدم فعل مابعد باشد

لأنه فاعل بفعل محذوف
على شريطة التفسير، لا
مبتداً، خلافاً للأخفش

اشكال به اختصاص
{إذا} غير فجائية به
جملة فعلية و پاسخ

ص: فایده. جوازم از حیث عمل

فقط جازم یک فعل، مانند: لم

جازم دو فعل مطلقاً، مانند: إن

جزم دادن فقط در ضرورت شعری، مانند: کیف، لو، اذا

و لا تعمل {إذا} الجزم إلا في الضرورة

اگر زمانی اصابت کرد تو را از حوادث روزگار مصیبتی، باید صبر کنی، زیرا هر مصیبتی بزودی برطرف خواهد شد

كقول أعشى همدان
و إذا تُصِبك من الحوادث نكبة * فاصبر، فكل مصيبة ستكشف

مسألة في ناصب {إذا} الشرطية مذهبان

استعمال غير غالبی

إذا على وجهين

الأول (فجائية)

نكته

و الغالب أن تكون

و تختص بالدخول على الجملة الفعلية، عكس الفجائية

و لا تعمل {إذا} الجزم إلا في الضرورة

أحدهما: أنه شرطها
و هو قول المحققين
فتكون بمنزلة {متى}
{و حيثما و أيان

ص: محققين مانند رضی: همانند سایر ادات شرط، عاملش فعل شرط است
و قولُ أبي البقاء: إنه مردود بأن المضاف إليه لا يعمل في المضاف، غيرُ وارد

لأن {إذا} عند هؤلاء غير مضافة كما يقوله الجميع إذا جزمت

استعمال
غالبی

مسألة في
ناصب {إذا}
الشرطية
مذهبان

الثاني أن
تكون لغير
المفاجأة

استعمال غير غالبی

أحدها: أن الشرط و
الجزء عبارة عن
جملتين تربط
بينهما الأداة، و
على قولهم تصير
الجملتان واحدة

لأن الظرف عندهم من جملة الجواب، و المعمول داخل في جملة عامله
ص: جملة جزء و شرط دو جمله مستقلند که ادات با شرط، ارتباط تعلیقی پیدا می کنند، بنابراین طبق قول
اکثرین، لازم است دو جمله تبدیل به یک جمله شوند، زیرا وقتی آنان، عامل {إذا} را لفظی در جواب
می دانند، پس {إذا} از اجزای جمله جواب بوده و بالتبع آن، جمله مضاف الیه {إذا} نیز که جمله شرط
است، جزء اجزای جمله جواب می گردد، زیرا همیشه معمول، جزء جمله عاملش است. بنابراین دو جمله در
واقع یک جمله می شوند، در حالی که دو جمله بودن این دو، مورد اتفاق جمیع نحویین است

سه اشکال به این قول (اشمونی و ابوالبقاء و...) وارد است

الثاني: أنه يلزمهم
في نحو {إذا جئتني
اليوم أكرمك
عداً} أن
يعمل {أكرمك} في
ظرفين متضادين
و ذلك باطل

ص: قول اکثرین مستلزم آن است که {أكرمك} در دو ظرف زمان متضاد (غدا و اذا) عمل کند، متضادند زیرا {إذا} از ظروف زمانیه مبهم است که باتوجه به مضاف الیه، زمان آن تعیین می شود و زمان جمله بعد {اليوم} است

عقلاً إذ الحدث الواحد المعين لا يقع بتمامه في زمانين

اشکال فنی نحوی: وقوع یک فعل به طور کامل در دو زمان رخ نمی دهد

و قصداً؛ إذ المراد وقوع الإكرام في الغد لا في اليوم

،اشکال معنوی: متکلم قصد وقوع اکرام مخاطب را در فردا کرده است، لکن اگر اکرام
عامل و متعلق {إذا} باشد، وقوع اکرام در {اليوم} خواهد بود که خلاف قصد متکلم است

نحو: آتيك يوم
الجمعة سحر

و ليس بدلاً؛ لجواز سير عليه يوم
الجمعة سحرًا برفع الأول و نصب
الثاني، نص عليه سيبويه

ص: نسبت {يوم} و {سحر} کلّ و جزء است

ص: اگر بگویند {سحر} بدل از {يوم} است و
ظرف نیست گوئیم در مثال فوق {يوم} نائب فاعل
است اما {سحر} همچنان منصوب و ظرف است

فإن قلت: فما
ناصب {اليوم} على
القول الأول، و
كيف يعمل
العامل الواحد في
ظرفي زمان؟

قلنا: لم يتضادا كما
في الوجه السابق، و
عمل العامل في ظرفي
زمان يجوز إذا كان
أحدهما أعم من
الآخر

و أنشد الفرزدق
متى تردن يوماً سفار تجد بها
أديهم يرمي المستجير المعوراً

{يوماً} یمتنع أن يكون بدلاً
من {متى} لعدم اقترانه بحرف
الشرط و لهذا یمتنع في {اليوم}
في المثال أن يكون بدلاً من {إذا}
و یمتنع أن يكون ظرفاً
لـ {تجد}؛ لتلا ينفصل {تردن} من
معموله و هو {سفار} بالأجنبي
فتعين أنه ظرف ثان لـ {تردن}

هر زمان که وارد شوی چاه سفار را می یابی در کنار آن اديهم را
که دور می کند طالب آب را که منع از برداشتن آب شده است

ص: زیرا {متى} اسم شرط است و اگر اسم غیر
شرط بدل از اسم شرط قرار گیرد باید همراه ادات
شرط باشد زیرا همواره بدل و مبدل منه باید از
یک سنخ باشند و همچنین {يوماً} ظرف {تجد}
نیست تا شعر از شاهد بودن خارج شود زیرا اگر
اینگونه بود بین {تردن} و مفعول آن {سفار} یک
کلمه اجنبی قرار نمی گرفت

الثالث: أن الجواب ورد مقروناً

ب «إذا» الفجائية، نحو

ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (الروم / ٢٥)

و بالحرف الناسخ، نحو

إِذَا جِئْتَنِي الْيَوْمَ فَإِنِّي أَكْرَمُكَ

و كلّ منهما لا يعمل ما بعده فيما قبله

و ورد أيضاً و الصالح فيه للعمل صفة، كقوله تعالى

فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ فَذَلِكِ يَوْمَئِذٍ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ (المدثر / ٨ و ٩)

و لاتعمل الصفة فيما قبل الموصوف

إذا على وجهين

الأول (فجائية)

الثاني أن تكون لغير المفاجأة

نكته
استعمال غالي

أما الأول [الظرفية خروجها من]

و أنكر الجمهور خروجها عن الظرفية و قالوا

فرعمه: أبو الحسن [الاحفش] في قوله تعالى: سيق الذين كفروا إلى جهنم زمراً حتى إذا جاؤها ففتحت أبوابها (الزمر/٧١)

و زعم أبو الفتح [بن جنى] في: إذا وقعت الواقعة ليس لوقعتها كاذبة خافضة رافعة إذا رجت الأرض رجاً (الواقعة/٤٠١-٤٠٢ على قراءة)

إن [حتى] في الآية الأولى حرف ابتداء دخل على الجملة بأسرها و لا عمل لها

و أما [إذا وقعت الواقعة] فـ[إذا] الثانية بدل من الأولى، والأولى ظرف و جوابها محذوف لفهم المعنى، و حسنة طول الكلام، و تقديره بعد [إذا] الثانية، أي: انقسمت أقساماً و كنتم أزواجاً ثلاثة

ص: {إذا} مجرور به {حتى} شده و اعرابی غیر از نصب بنا بر مفعول فیه بودن گرفته بنا بر این اینجا ظرف غیر متصرف است

فيمن نصب {خافضة رافعة} أن {إذا} الأولى مبتدأ و الثانية خبر و المنصوبين حالان، و كذا جملة ليس و معموليها زمان وقوع واقعه (قيامت) وقت از هم پاشیدن زمین است در حالی که برای وقوع آن تکذیبی نیست و در حالی که آن واقعه گروهی را ذلیل و گروهی را عزیز کننده است

ص: {إذا} دوم بدل است از {إذا} اول و ظرف برای {وقعت} و دارای معنای شرط نیز است و جواب آن {انقسمت أقساماً} است که قبل از آیه {كنتم أزواجاً ثلاثة} مقدر است و این آیه قرینه برای علم به آن است. این ابزاری و مکی بن ابی طالب موافقت اما طبرسی و زمخشری و ابو البقاء قائل به مفعول بودن {إذا} اول برای {اذکر} مقدرند

ص: نكته

بعد از خروج {إذا} از ظرفیت -طبق قول قائلین به آن- شرطیت و استقبالیته آن در معنا باقی است به همین جهت جواب می خواهد و زمان آن نیز آینده است

أحدهما أن تجيء للماضي كقوله تعالى: ولا على الذين إذا ما أتوك لتحملهم قلت لا أجد ما أحملكم عليه تولوا وأعينهم تفيض من الدمع (التوبة/٩٢)

ص: شاهد در ماضویت {إذا} است، زیرا این آیه بعد از آن واقعه و جریان مراجعه فقرا به پیامبر صلی الله علیه و آله برای جهاد نازل شده است. البته در اینجا ظرفیت و شرطیت باقی است و {تولوا} جواب آن است

كقوله تعالى: و اليل إذا يغشى (الليل/١)

و أما الثاني [الاستقبال خروجها من] فعلى وجهين

رد احتمال ظرفیه استقبالیه به عاملیت فعل قسم یا کون محذوف و اثبات ظرف حالیه

و الثاني: أن تجيء للحال و ذلك بعد القسم

لأنه إنشاء لا إخبار عن قسم يأتي؛ لأن قسم الله سبحانه قديم قيل لأنها لو كانت للاستقبال لم تكن ظرفاً

ص: {أقسم} دو استعمال دارد. الف: إخباری که خبر از قسمی که در حال یا آینده خورده می شود، می دهد. ب: انشائی که با تلفظ به آن، قسم ایجاد می شود و در آیه انشائی بوده و زمان جملات انشائی نسبت به زمان بیان، حال است و اینجا {أقسم} اخباری نیست که خبر دهد از قسم خوردن در آینده، زیرا کلام خدا که یکی از آنها قسم های اوست قدیم بوده و شیء قدیم استقبالی نیست و می دانیم که نمی تواند زمان ظرفی استقبالی بوده و زمان متعلق آن، حال باشد

و لا لكون محذوف هو حال من {اليل}؛ لأن الحال و الاستقبال متناهيان

ترکیب دوم: {إذا} ظرف استقبالی متعلق به {كانت} محذوف که حال است زیرا زمان {حال نحوی} حال است و نمی تواند متعلق برای ظرف استقبالی باشد

و إذا بطل هذان الوجهان تعين أنه ظرف لأحدهما، على أن المراد به الحال. انتهى

أنه لا يصح التعليق بد {أقسم} الإنشائي لأن القديم لا زمان له، لا حال و لا غيره، بل هو سابق على الزمان

ص: {قديم} چیزی است که زمان ندارد مطلقاً و در مقابل {حادث} است بنابراین {أقسم} زمان ندارد تا اینکه {إذا} بیانگر زمان حال یا استقبال آن باشد

و أنه لا يمنع التعليق بد {كانت} مع بقاء {إذا} على الاستقبال و الصحيح

بدليل صحة مجيء الحال المقدره باتفاق، كمررت برجل معه صقرٌ صائداً به غداً؛ أي: مقدرًا الصيد به غداً، كذا يقدرون، و أوضح منه أن يقال: مریداً به الصيد غداً، كما فسر {قمتم} في: إذا قمتم إلى الصلاة (المائدة/٦) بد {أردتم}

ص: اینکه {إذا}، استقبالی و متعلق به {كانت} باشد ممتنع نیست زیرا زمان {كانت} به واسطه متعلق بودن برای {إذا} استقبالیه مستقل می شود؛ اما اگر اشکال شود که زمان {حال نحوی} نمی تواند استقبال باشد، می گویم وجود {حال مقدره} اجماعی است و آن حالی است که زمانش نسبت به زمان عامل ذوالحال، مؤخر و استقبالی باشد، مانند مثال مذکور که زمان {صائداً} استقبال و فرداست لکن عامل {رجل} {مررت} است که ماضی است. به همین علت است که نحویین در تقدیر گویند {مقدراً الصيد به غداً} تا بیان کنند که حال مقدره و مستقبله است. چنانکه سیوطی و اشمونی اینگونه تقدیر گرفته اند. لکن واضح تر از این تقدیر، آن است که گفته شود {مریداً به الصيد غداً} زیرا هم معنای اراده بر صید کردن را که حالت قلبی ذوالحال است می رساند و هم در بسیاری از افعال که از آنها، قصد و اراده فعل، مراد است نه اصل فعل، اینگونه در تقدیر گرفته شده، چنانکه در تفسیر آیه شریفه ماده {اقامه} به معنای {اراده} دانسته شده

ص: اما ترکیب چهارم ردّ نشد و می تواند صحیح باشد لکن اگر امر دایر شود بین ترجیح آن با ترکیب دوم قطعاً ترکیب دوم رجحان دارد زیرا {إذا} در آن از معنای اصلی خود خارج نشده است

و أما الثالث [خروجها من معنى الشرط]

إذا على وجهين

الأول (فجائية)

الثاني أن تكون لغير المفاجأة

نكته
استعمال غالبی

استعمال غیر غالبی

تنبيه. قيل: قد تخرج عن كلّ من الظرفية و الاستقبال و معنى الشرط

أما الأول [خروجها من] الظرفية

و أما الثاني [خروجها من] الاستقبال

و أما الثالث [معنى الشرط خروجها من]

فمثاله قوله تعالى: و إذا ما غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ (الشورى/ ٣٧)

و من ذلك إذا {التي بعد القسم، نحو: و أيل إذا يغشى (الليل/ ١)}

فإذا {فيها ظرف لخبر المبتدأ بعدها و لو كانت شرطية و الجملة الاسمية جواباً، لاقرنت بالفاء

و قول بعضهم إنه على إضمار الفاء مردود بأنها لا تحذف إلا ضرورة

و قول آخر: إن الضمير توكيد لا مبتدأ و إن ما بعده الجواب ظاهر التعسّف

و قول آخر: إن جوابها محذوف مدلول عليه بالجملة بعدها تكلف من غير ضرورة

ص: {إذا} ظرف {يغفرون} است كه آن هم خير {هم} است و {ما} زائده و جمله {غضبوا} مضاف اليه {إذا} است و نمی توان گفت {إذا} شرطيه بوده و جمله اسميه {هم يغفرون} جواب است زیرا جمله اسميه هرگاه جواب واقع شود واجب است فاء جوابيه بر آن در آيد

ص: زمخشری، شیخ طبرسی و ابن انباری معتقدند {إذا} شرطيه و جمله اسميه جواب آن بوده و فاء در تقدیر است اما حذف فاء فقط در ضرورت شعری جایز است

ص: محقق رضی (شرح کافیہ ٢/١١١) شیخ طبرسی و ابن انباری: {إذا} شرطيه و جمله {يغفرون} جوابش است، و ضمير {هم} مبتدأ نیست، بلکه تأکید ضمير مرفوع در {غضبوا} است، و دخول فاء بر جمله فعلیه ای که فعل آن مضارع مثبت باشد لازم نیست. این قول دارای فساد روشن است، زیرا که آیه در مقام تأکید فاعل {غضبوا} نیست تا {هم} تأکید آن باشد

ص: {إذا}، شرطيه بوده و جواب آن، جمله فعلیه، {يغفرون} محذوف است {إذا ما غضبوا يغفرون هم يغفرون} و جمله اسميه مذکور بعد از جواب مقدّر، دلالت بر آن می کند. زجاج چنین ترکیب کرده لکن این قول به مشقّت مبتلا شدن بدون هیچ ضرورتی است، زیرا تا وقتی می توان {إذا} را از شرطیت خارج کرد و این خلاف اصلها را مرتکب نشد، ضرورتی به آنها نیست

ص: انشاء معلق بر وقوع شیء دیگر نمی شود، زیرا انشاء، به محض تلفظ ایجاد می شود، در حالی که شرط، دلالت بر امکان می کند نه ثبوت

أحدهما: أن القسم الإنشائي لا يقبل التعليق؛ لأن الإنشاء إيقاع و المعلق يحتمل الوقوع و عدمه

و الثاني: أن الجواب خبري، فلا يدل عليه الإنشاء لتباين حقيقتهما

و لو كانت شرطية كان ما قبلها جواباً في المعنى، فيكون التقدير: {أقسم بالليل} إذا يغشى الليل أقسمت و هذا ممتنع؛ لو جهين

اگر در پاسخ اشکال قبل گفته شود برای رفع مشکل {أقسمت} مقدر را خبری می گیریم نه انشائی می گوئیم در این صورت {أقسم بالليل} که انشائی است نمی تواند قرینه برای جمله خبریه باشد زیرا قرینه و ذی القرینه باید هم سنخ باشند

انشائيات تنجيزی: به محض تکلم ایجاد می شوند و تعلیق بردار نیستند مثل انشاء عقد ازدواج

انشائيات غیر تنجيزی: تعلیق برارند. در حقیقت این جملات شرطیه، اخبار از شرطیت آن شرط برای وقوع آن انشاء دارد، مانند آیه شریفه و جملات قسمیه از قسم اولند بنابراین شأنتی تعلیق ندارد

اگر بر ممتنع بودن تعلیق انشائيات بر شرط و غیر آن اشکال کنند و بگویند در عبارات فصیحه مثل قرآن این نحوه تعلیق /آمده است: إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ (المائدة) که جمله فعلیه امریه انشائیه معلق بر شرط شده است. در (٦) جواب می گوئیم انشائيات دو قسم دارد

نکته